



این اوریگامی پیراهن را
غزل سادات رحیم پور، ۱۰ ساله
درست کرده است



بردیا ندیمی ۵ ساله با حبوبات
این کاردستی های خوشگل
را ساخته است



این عروسک
کرونایی را
مهرآفرین دارابی
محبوب ۵ ساله با
کمک مادر بزرگ
مهربانش درست
کرده.



علیرضا نیازی، ۱۱ ساله
این اعصاب سنج را ساخته
و برای ما فرستاده است

برگزیدگان مسابقه داستان نویسی شو

هفته قبل ۴ تصویر را در صفحه ۲۶ آینبات چاپ کردیم و از شما خواستیم برای آن ها یک داستان بنویسید. در ادامه ۲ داستان برگزیده را خواهید خواند:



دختر و پدرش می خواستند از
خیابان عبور کنند که یک پل عابر
پیاده را دیدند. تصمیم گرفتند با
کمک او که خطر

عبور از خیابان را نداشت،
به آن طرف بروند. ولی
دختر نمی توانست راه برود
و روی ویلچر بود. بنابراین
نمی توانستند از پله بالا
بروند. مردی از آن جا گذشت.
به آن ها گفت که از آسانسور
استفاده کنید. آن ها از
آسانسور کنار پل عابر پیاده

استفاده کردند تا به همه یادآوری کنند
که تحت هر شرایطی باید از پل عابر پیاده
استفاده کرد و از وسط خیابان که ماشین ها
و موتورها با سرعت زیاد می روند، رد نشویم.
بعدش هم از آسانسور پیاده شدند و به راه
شان ادامه دادند. **دینا نکویی، ۸ ساله**



بابای دخترک می خواست دخترش را به گردش ببرد.
آن ها رفتند و رفتند تا دیدند یک پل هوایی به پارک راه
دارد. چون که پدر دخترک نمی توانست ویلچر را از پله

بالا ببرد، از مردی که می خواست
از آن جا بالا برود، پرسید که آیا این
پل هوایی آسانسور دارد؟ چون که
من می خواهم دخترم را به پارک
برسانم. مرد گفت: اگر از آن طرف
بروید، آسانسور را می بینید. دخترک
همراه پدر خود به طرف آسانسور
حرکت کردند و آسانسور را دیدند.
با آسانسور بالا رفتند و به پل هوایی
رسیدند. آن ها از پل هوایی رد شدند

و از آسانسور بعدی که به پایین می رفت، پایین رفتند.
وقتی آن ها پیاده شدند دیدند که باران می آید. دخترک
خیلی خوشحال شد. پدر گفت: ای کاش یک نفر از
من و تو عکس می گرفت. یک دفعه همان مردی که
راه آسانسور را نشان داده بود، آمد و از آن ها عکس
گرفت. **زهرا اسلامی، ۹ ساله**